



بهترین خواندنی جهان

و مَثَل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا، از روی یقین و اعتقاد انفاق می‌کنند، مَثَل بوستانی است بر تپه‌ای، که بارانی تند بر آن بارد و دو چندان میوه دهد...

قرآن کریم، سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی ۲۶۵

تقویم

دانش آموز

تهمینه حدادی



ولادت حضرت معصومه (س)

۱۷ مهر: روز دختران

مهر

بازگشایی مدارس

امروز روز بازگشایی مدرسه‌ها در ایران اسلامی است. روز لبخندها و امیدها... روز خداحافظی با خانه و سلام به مدرسه... تو امسال به کلاس چهارم و یا پنجم دبستان آمده‌ای. دانش‌آموزان سراسر کشورمان هر سال در این روز برای فهمیدن مطالب تازه، دیدن دوستان قدیمی و پیدا کردن دوستان جدید صبح زود از خواب بیدار می‌شوند. درست مثل تو!

اولین مدرسه‌ای که در ایران به‌وجود آمد «دارالفنون» نام داشت، این مدرسه را «امیرکبیر» بنیان گذاشت. پیش از آن، دانش‌آموزان در مکتب‌ها درس می‌خواندند.

بوی ماه مهر

باز آمد، بوی ماه مدرسه
بوی بازی‌های راه مدرسه
بوی ماه مهر، ماه مهربان
بوی خورشید پگاه مدرسه
از میان کوچه‌های خستگی
می‌گریزم در پناه مدرسه
باز می‌بینم ز شوق بچه‌ها
اشتیاقی در نگاه مدرسه
زنگ تفریح و هیاهوی نشاط
خنده‌های قاه‌قاه مدرسه
باز بوی باغ را خواهم شنید
از سرود صبحگاه مدرسه
روز اول لاله‌ای خواهم کشید
سرخ بر تخته سیاه مدرسه
قیصر امین‌پور





۸ مهر

روز بزرگداشت مولوی

«جلال‌الدین محمد» یا همان مولوی، شاعر بزرگ ایران است. شاعری که به خاطر هشتصدمین سالگرد تولد او سازمان ملل سال ۲۰۰۷ میلادی را به نام او نامگذاری کرد. دو کتاب شعر مولوی، یعنی «مثنوی معنوی» و دیوان غزل‌هایش در سراسر جهان خواننده دارد.

«قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» نوشته مهدی آذریزدی یکی از کتاب‌هایی است که در آن می‌توانیم داستان‌های «مثنوی معنوی» را با زبانی ساده‌تر بخوانیم.



روز جهانی کودک

روز هشتم اکتبر، روز جهانی کودک است. این روز به همه یادآوری می‌کند که کودکان هم حقوقی دارند. سازمان‌های زیادی در دنیا وجود دارند که برای کمک به کودکان جنگ‌زده یا کودکان گرسنه تلاش می‌کنند.

سه حق از حقوق بچه‌ها

«از حقوق فرزند بر پدر این سه حق است: یکی این که بر او نام نیکو بگذارد. دوم این که به او نوشتن بیاموزد و سوم این که به هنگام رشد و کمال سنی اسباب ازدواج را برایش فراهم کند.»

پیامبر اکرم (ص)

۱۲ مهر

شهادت امام جعفر صادق (ع)

امام جعفر صادق (ع)، امام ششم شیعیان جهان، روز ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری قمری، به سوی خدا شتافتند. ایشان به دستور منصور دوانیقی (خلیفه‌ی عباسی) و با سم به شهادت رسیدند.

امام صادق (ع) مذهب شیعه‌ی جعفری را ایجاد کردند. این امام بزرگوار، شاگردان زیادی داشتند که به آن‌ها احکام اسلام را آموختند. آنان نیز دین اسلام و مذهب شیعه را گسترش دادند. مزار امام صادق (ع) در قبرستان بقیع قرار دارد.

«نردبان آسمان» جلد هشتم قصه‌های منظوم چهارده معصوم است. این کتاب شعر بلندی از محمداکرم مینانی است. شما با خواندن این کتاب می‌توانید با بخشی از زندگی امام صادق (ع) از نگاه یک شاعر آشنا شوید.



ولادت امام رضا (ع)

این روزها مشهد غرق نور و شادی است. چون روز میلاد امام هشتم ما، امام رضا (ع) است.

امام رضا (ع) در ۱۱ ذی‌القعدة سال ۱۴۸ هجری قمری متولد شدند. ایشان به نیکوکاری و نماز سر وقت معروفند و همه را به خواندن قرآن دعوت می‌کردند. از میان امامان، فقط قبر امام رضا (ع) در ایران قرار دارد. بنابراین، هر ساله زائران بی‌شماری، از تمام کشورهای دنیا به مشهد سفر می‌کنند. «رضا آسمان را خیلی دوست داشت و به آن خیلی نگاه می‌کرد. مثل این‌که آن بالا را خیلی از این پایین بیشتر دوست می‌داشت. او شب‌ها بیدار می‌ماند و ستاره‌های آسمان را می‌شمرد...»

کتاب «خوش بوتر از گلاب» یک داستان است؛ اقا نه یک داستان معمولی. داستان زندگی حضرت امام رضا (ع) است. می‌بینید چه اسم زیبایی دارد؟ تازه قصه‌اش هم خیلی خوب نوشته شده است. نویسنده‌ی این کتاب شکوه قاسم‌نیاست. می‌توانید آن را از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تهیه کنید.



کچل‌ها روغن به زمین می‌ریزند!

یوسف قوجق
تصویرگر: فریدالدین مولایی

کچل و لال شده، از کاری که کرده بود پشیمان شد. با افسوس گفت: «حیف که قدرش را ندانستم. کاش دستم می‌شکست و دست روی طوطی شیرین زبانم بلند نمی‌کردم.»
بقال به نیازمندان و فقیران صدقه داد تا شاید زبان طوطی دوباره باز شود.
سه روز گذشت. روز چهارم، وقتی

برگشت، دید که روغن‌ها ریخته و همه جا را کثیف کرده است. فکری کرد و فهمید که، کار کار طوطی است. این بود که عصبانی شد و با بادبزن به سرطوطی زد.
به خاطر آن ضربه، چند روز بعد پرهای سر طوطی ریخت. طولی نکشید که طوطی طاس طاس شد. طوطی بعد از آن، دیگر حرف نزد. بقال هم وقتی دید طوطی‌اش

مرد بقال يك طوطی خوش صدای سبزرنگ داشت. طوطی، می‌توانست مثل آدم‌ها حرف بزند. این پرنده، هم از مغازه نگهبانی می‌داد و هم با مشتری‌ها حرف می‌زد.
يك روز، وقتی از يك طرف مغازه به طرف دیگر پرید، بالش به شیشه‌های روغن خورد. آن‌ها را به زمین انداخت و شکست.
وقتی بقال از خانه به مغازه





بقال جلوی مغازه‌اش نشسته بود و
غصه می‌خورد، مردی با سری طاس
به داخل مغازه آمد. ناگهان طوطی
زبان باز کرد و به او گفت: «ای مرد!...
تو دیگر چرا کچل شده‌ای؟... چرا به
جمع کچل‌ها پیوسته‌ای؟ فهمیدم...
حتماً تو هم شیشه‌های روغن را
شکسته‌ای و روغن گران‌بها را
روی زمین ریخته‌ای!»
آن‌ها که صدای طوطی
را شنیدند، خندیدند. چون
طوطی نادان، مرد طاس را با
خودش مقایسه کرده بود. پرنده‌ی
بیچاره نمی‌دانست که طاس شدن
علت‌های دیگری هم دارد!

از چه ای کل با کلان آمیختی؟
تو مگر از شیشه روغن ریختی؟



شهرام شفیعی
تصویرگر: ندا عظیمی

بی تربیت



پدر



مادر



زن‌عمو

ما خانواده‌ی سلطنتی
بی‌تربیت‌ها هستیم.
البته سال‌هاست که کاخ
به موزه تبدیل شده و
مردم برای تماشا این‌جا
می‌آیند. برای همین ما
توی کاخ کار می‌کنیم.
پادشاه سرایدار کاخ
است و ملکه، آشپزخانه
را می‌چرخاند. من و
خواهرم هم برای بازدید
کننده‌های خسته چارپایه
می‌گذاریم و انعام
می‌گیریم.



خودم



بابونه



عموجان
(پادشاه بی‌تربیت‌ها)

حکومت بی‌تربیت‌ها صد سال پیش در جزیره‌ی
ما از بین رفته است. اما سازمان موزه‌های کشور
به عموجان اجازه داده که هم سرایدار کاخ باشد
و هم یک جورهایی در آن پادشاهی کند!



مادرها، همین طوری‌اند. یعنی در انتظار روزی هستند که
بالاخره، شما را به اتهام شب‌اداری دستگیر کنند. **حتی اگر
شما سی و هشت سالتان باشد!**
می‌دانید؟... یک مادر، فقط وقتی خودش را کامل می‌داند
که دست کم، **مشکل شب‌اداری هشت بچه را حل کرده
باشد.**
گفتم: «من جایم را خیس کرده‌ام؟... **برای حرفتان شاهی
هم دارید؟!**»
پدرم گفت: «من به دستور مادرت، از یک ساعت قبل خودم
را به تخت تو رسانده‌ام.»

صبح، وقتی چشم‌هایم را باز کردم، بابا و مامان با صورت‌های
پف کرده کنار تخت‌خوابم زانو زده بودند. مامان میله‌های تختم
را دو دستی گرفته بود و داشت اشک می‌ریخت. **پدر هم با
عجله مشغول جویدن ناخن‌هایش بود.**
از شدت ترس خشکم زد. یعنی چه اتفاقی افتاده بود؟
جرات نکردم سرم را حرکت بدهم. فقط از ته گلو گفتم: «من
یک سؤال مهم دارم... باور کنید تحمل شنیدنش را دارم...
بگویید ببینم، من مرده‌ام؟!»
مامان دماغش را بالا کشید و گفت: «**نه... تخت‌خوابت را
خیس کرده‌ای.**»

گفتم: «مگر تخت من فرودگاه است که خودتان را از یک ساعت قبل به آن رسانده‌اید؟!»

بابا به ناخنی که جویده شده بود فوت کرد. ناخن تنها غذایی است که اول آن را می‌خورند، بعد بهش فوت می‌کنند!

پدرم گفت: «وقتی پدر و مادری صبح زود، پای تخت پسرشان می‌نشینند و بی‌تابانه انتظار می‌کشند تا او بیدار شود، از دو حال خارج نیست: یا آن پسر دچار شب‌اداری شده... یا این‌که در مسابقات ریاضی تیزهوشان کشور، مقام اول را به دست آورده!»

مامان فین قاطعانه‌ای توی دستمالش کرد و گفت: «باید جلو شب‌اداری را بگیریم. حتماً توی کتاب‌ها یک چیزهایی درباره‌اش نوشته شده.»

پدرم چرخید و کتاب کلفت و سنگین «قانون مجازات» را از روی زمین برداشت. این روزها پادشاه کاخ را پر از کتاب کرده است. همیشه یک کتاب سنگین جلو درها می‌گذارد تا باد آن‌ها را محکم به هم نکوبد.

– بفرمایید... این هم کتاب قانون مجازات... اگر شب‌اداری، غیر قانونی باشد. حتماً یک چیزهایی توی این کتاب پیدا می‌کنیم!

– لطفاً تا به اعدام محکوم نشده‌ام، بگذارید ببینم این‌جا چه خبر است....

این را گفتم و لعاف را با ترس و لرز کنار زدم. بله، نمی‌توانستم ادعا کنم که تشک کاملاً خشک است. انگار سوار بر تشکم، دریای مدیترانه را قایق‌رانی کرده بودم.

پدرم گفت: «حالا برویم صبحانه بخوریم.»
مامان گفت: «همین الان داشتنی ناخن‌هایت را می‌جویدی... مگر یک آدم روزی چند بار صبحانه می‌خورد؟!... آن هم توی این شرایط.»

بعد به من گفتم: «تو الان یک پسر یازده ساله‌ای... باید بفهمی بعضی وقت‌ها، سن آدم برای انجام بعضی کارها زیاد است.»

گفتم: «اما دیشب یک مرد نود و هشت ساله را توی تلویزیون نشان دادند که تازه می‌خواست برود دانشگاه!»

مامان عینکش را برداشت و دستمال کاغذی را آرام به مژه‌هایش فشار داد. یعنی این‌که دیگر غصه‌ها را فراموش کرده بود و می‌خواست به جنگ مشکلات برود.

– گوش کنید... اول باید تشک خشک شود... البته دور از چشم پادشاه بی‌تربیت‌ها... اگر پادشاه بفهمد، آبروریزی راه می‌اندازد. باید تشک را ببریم بگذاریم جایی که نور خورشید زیاد باشد و دست پادشاه هم بهش نرسد. جایی را با این خصوصیات سراغ دارید؟

پدر گفت: «بله... سیاره‌ی عطارد!»

مامان کتاب قانون را توی قفسه‌ی کتاب‌های من گذاشت و گفت: «تکرار می‌کنم... هیچ‌کس توی کاخ نباید از این اتفاق باخبر شود. مخصوصاً پادشاه... باید تشک را از راه پله‌ی مخفی کاخ ببرید بالا.»

چند دقیقه بعد من و پدرم دو سر تشک را گرفته بودیم و از راه پله‌ی مخفی کاخ، به طرف پشت بام می‌بردیم. راه پله‌ی مخفی، خیلی تنگ و تاریک است. پادشاهان بی‌تربیت، موقع بازی قایم موشک از آن استفاده می‌کرده‌اند.

پدرم گفت: «مدانی از کجا می‌شود فهمید که یک پادشاهی نابود شده؟... این‌که از راه پله‌ی مخفی کاخ‌هایش، برای بردن تشک‌های خیس استفاده بشود!»

ناگهان پدرم فریاد دلخراشی زد و تشک را ول کرد.

– آخ... انگشت‌هام... آخ... نمی‌دانستم چرا مادرت به خاطر یک شب‌اداری ساده، گریه می‌کند. حالا می‌فهمم: پای پدر بچه‌ای که شب‌اداری دارد، توی تله موش می‌رود!... آخ!

وقتی داشتم برای در آوردن پای پدرم از تله موش تلاش می‌کردم، پادشاه با چراغ قوه‌اش از راه رسید.

– برو کنار ببینم بچه!... شما با این تشک، توی راه پله‌ی مخفی من چه‌کار می‌کنید؟...

پادشاه این را گفت و مشغول در آوردن پای پدرم از توی تله موش شد.

– آخ... عمو جان یک کم یواش‌تر... آخ... وای... من جرأت نمی‌کنم نگاه کنم. خیلی آسیب دیده؟

پادشاه چراغ قوه را نزدیک‌تر برد و



گفت: «بعله... خیلی زیاد... تقریباً نصف پنیری را که توی تله گذاشته بودم، از بین برده‌ای!»

– فکر کنم تمام انگشت‌های پایم شکسته باشد. پادشاه خوشحال شد و گفت: «جدی می‌گویی؟... می‌دانستم که توی این جزیره هیچ‌کس به خوبی من تله موش تعمیر نمی‌کند!»

بعد از این حرف، پادشاه سیگاری روشن کرد و نور چراغ قوه‌اش را روی تشک انداخت.

– هر کس این تشک را خیس کرده، دستش را ببرد بالا!

پدرم گفت: «عموجان، این‌چه دستوری است که می‌دهید؟... مگر این‌جا چند نفر هستند که ممکن است این کار را کرده باشند؟!»

پادشاه گفت: «حالا چرا دارید تشک را از راه پله‌ی مخفی می‌برید؟... طبق شیوه‌ی پادشاهان بی‌تربیت، بچه و تشک خیس باید در مراسم صبحگاهی به همه‌ی اهالی کاخ معرفی شوند... باید مقداری صندلی اضافی هم برای مهمان‌ها کرایه کنیم. برای حل مشکل شب‌ادرازی، همه باید کمک کنند.»

من گفتم: «همه کمک کنند؟... مگر می‌خواهیم مدرسه بسازیم؟!»

پادشاه نور چراغ قوه را روی صورت من انداخت و گفت: «این تشک خیلی خیلی خیس است. مشکل شب‌ادرازی چهار سال طول می‌کشد. چرا کار چهار سال را در یک شب انجام داده‌ای؟!»

پدرم جورابش را با گریه و ناله درآورد. پادشاه فوراً پرید و پای زخمی را گرفت. آخ!... چه کار می‌کنید عموجان؟

– همیشه آرزو داشتم تله‌هایم را آزمایش کنم. البته چند بار با موش‌ها امتحان کردم. ولی یک مشکل کوچولو وجود دارد: موش نمی‌تواند بعد از گیرکردن توی تله، تجربه‌هایش را بازگو کند... حالا که انگشت‌هایت درپ و داغون شده‌اند، یک بار دیگر پایت را می‌گذارم لای تله. اما این دفعه خوب دقت کن تا بعدش بتوانی همه چیز را برایم توضیح بدهی!... صبر کن... کجا داری می‌روی؟ چند ساعت بعد، توی آشپزخانه‌ی زن عمو، دور میز نشسته بودیم و ناهار می‌خوردیم. من

امیدوار بودم که پادشاه موضوع شب‌ادرازی را فراموش کرده باشد. پادشاه آدم فراموش‌کاری است. وقتی می‌خواهد ادوکلن بخرد، یک شیشه بزرگ آن را برمی‌دارد تا برای امتحان، کمی به خودش بپاشد. بعد یکی از دوستان قدیمی‌اش وارد فروشگاه می‌شود. آن‌ها دو ساعت با هم حرف می‌زنند. آخرش دوست پادشاه می‌گوید: «حالا دیگر می‌توانی انگشتت را فشار ندهی. خیلی وقت است که شیشه خالی شده!»

بعد از ناهار، پادشاه یک لیوان آب را قورت قورت خورد. بعد به زن عمو گفت: «یک خبر بد... این پسر شب‌ادرازی دارد.» مامان گفت: «پادشاه، این یک راز بود.»

– شما هنوز پادشاه را نمی‌شناسید. من آدم رازداری هستم. اما همیشه به عنوان هدیه‌ی سالگرد ازدواجمان، یک راز به همسر مهربانم می‌گویم.

زن عمو به پشت دست‌های خودش نگاه کرد و رفت تا آن‌ها را با روغن زیتون چرب کند.

پادشاه گفت: «از امروز مزد کار کردن این پسر توی کاخ، نصف می‌شود.»

من گفتم: «با همین پول هم نمی‌توانم کامپیوتر بخرم. حالا می‌خواهید پولم را نصف کنید؟»

پادشاه گفت: «چرا همه چپ‌چپ به من نگاه می‌کنید؟... پسری که شب‌ادرازی دارد، باید به اندازه‌ی یک آدم معمولی مزد بگیرد؟... همه می‌دانند که این‌جا یک کاخ است و شانزده تا دستشویی با سنگ مرمر و دستگیره‌های نقره دارد!»

من گفتم: «من تشکم را خیس نکرده‌ام. نمی‌دانم چه جوری خیس شده.»

پادشاه گفت: «خب نباید هم بدانی چه جوری خیس شده... چون موقع خیس شدنش، خواب بودی. به خاطر همین، دانشمندان بهش می‌گویند شب‌ادرازی.»

زن عمو هن و هون کتان، بشقاب پادشاه را گذاشت توی ظرفشویی. بعد گفت: «قبل از هر چیز باید موضوع شب‌ادرازی این پسر بین خودمان شش نفر بماند. یعنی کسانی که دور این میز نشسته‌اند.»

پادشاه دستی به سبیلش کشید و گفت: «راستش من موضوع را به چند نفر دیگر هم گفته‌ام. یعنی. هجده تا آدم، دو تا طوطی، یک بز و یک ماشین چمن‌زنی!»

بابونه گفت: «عموجان، یعنی به همه‌ی این‌ها هم هدیه‌ی سالگرد ازدواج دادید؟!»





مادرم به طرف یخچال دوید و با دست‌های لرزان چند تا قرص انداخت بالا.

کمی با اردک‌ها تنها باشد تا غصه‌هایش را فراموش کند.»

جناب پادشاه... مطمئن هستید که آن‌ها داستان را به کس دیگری نمی‌گویند؟

خیاالتان راحت باشد... شاید بعضی‌هایشان بگویند. ولی

– یک خبر خوب برایت دارم... یک خبر خوب. با این کار بابا، اردک‌ها وحشت کردند و تمام باغ از سر و صدایشان پر شد.

ماشین چمن‌زنی، چیزی به کسی نمی‌گوید!

پدرم گفت: «من کشف کردم که شب‌اداری، مال رادیاتور شوفاژ است. همان رادیاتوری که تخت تو بهش چسبیده است... شیر رادیاتور خراب است و با یک ضربه‌ی پا، آب می‌دهد. تو دیشب خواب فوتبال ندیدی؟!»

زن عمو با چشم‌های گرد به پادشاه نگاه کرد. اما مثل هر زن چاق و صبور، دوباره دست‌هایش را با روغن زیتون چرب کرد. بعد دوباره سر جایش نشست و گفت: «قدم اول این است که موضوع را به کس دیگری نگوئیم... بعد منتظر بمانیم و ببینیم حادثه دوباره تکرار می‌شود یا نه... اگر تکرار نشد، حرف این پسر را قبول می‌کنیم. اگر تکرار شد کمکش می‌کنیم تا مشکلتش را حل کند.»

یکی از بچه اردک‌ها را بغل کردم و به عنوان تشکر برای پدرم لبخند زدم. ولی واقعاً خیلی حیف شد...

پادشاه سیگارش را روشن کرد و پرسید: «مثلاً چه جوری می‌توانیم کمکش کنیم؟... مگر ماشین است که هلش بدهیم؟!»

چون دوست داشتم آن بوق را امتحان کنم!

مامان گفت: «راه‌های زیادی هست. یکی از راه‌هایی که توی کتاب‌ها نوشته، این است که یک بوق به بچه وصل می‌کنند. آن وقت، هر وقت بخواهد جایش را خیس کند، با صدای بوق بیدار می‌شود. این جور بچه‌ها بعد از شش ماه با بوق درمان می‌شوند.»



– واقعاً که نفرت‌انگیز است. بچه‌ای که نصف شب، هم شلپ شلپ خیس می‌کند و هم بوق می‌زند... من شب‌ها چه جوری بخوابم؟... می‌توانستید به جای این بچه، یک قطار به دنیا بیاورید!

من مقداری نان از سبد روی میز برداشتم و توی جیب‌های شلوارم گذاشتم. بعد گفتم: «از این به بعد مرا توی این ساختمان نمی‌بینید. من می‌روم و توی قفس اردک‌ها زندگی می‌کنم.»

پادشاه گفت: «آن وقت‌ها که خشک بودی، این قدر زود عصبانی نمی‌شدی... من هم مثل بقیه می‌خواهم کمکت کنم. البته نه با استفاده از بوق یا چیزهای دیگر... من شب‌ها بالای سرت می‌نشینم و هر ده دقیقه، یک بار با کتک روانه‌ی دست‌شویی‌ات می‌کنم... اگر دوست داری خوب شوی، همین‌جا بمان. اما اگر می‌روی، آن نان‌ها را بگذار سر جایش. چون امروز می‌خواهم عصرانه املت بخورم!»

من نان‌ها را روی میز گذاشتم و به طرف باغ راه افتادم. از پشت سرم صدای زن عمو را شنیدم که می‌گفت: «بگذارید

جرثقیل برجی

الناز قلیزاده



مکعب بتنی روی جرثقیل به چه درد می خورد؟

ایجاد تعادل. همان طور که از اسم این
وزنه پیداست، برای تعادل اهرم جرثقیل،
یعنی بالا نگه داشتن سر آن به کار
می رود.

«تاور کرین» آن بالا چه کار می کند؟

جرثقیل برجی (تاور کرین) به ساخت برجها
و سازه های مرتفع کمک می کند. از این جرثقیل
برای جابه جایی آهن آلات ساختمانی، بتن، مصالح
ساختمانی و... استفاده می شود. این غول مهربان
کمک های زیادی به ما می کند.

جرثقیل برجی چه قدر بالا می رود؟

ارتفاع جرثقیل های برجی متفاوت
است. حدوداً از ۱۶ تا ۴۵۰ متر...
بیشترین ارتفاعی که جرثقیل های
برجی در ایران گرفته اند ۱۷۰
متر بوده است.

تاور کرین ها چه وزنی را می توانند جا به جا کنند؟

معمولاً برای ساخت برجها از دستگاه های
هشت تا ۱۲ تن استفاده می شود. قوی ترین
دستگاه ها در سد سازی به کار می روند. قوی ترین
جرثقیل در ایران یک دستگاه ۱۰۰ تن بوده
است. این تاور کرین برای ساخت سد
کرخه به کار رفته است.

باد تا چه اندازه می‌تواند جرثقیل برجی را تکان دهد؟

بیشتر دستگاه‌ها بادسنج دارند. وقتی این بادسنج، اعلام خطر کند، دستگاه نباید به کارش ادامه دهد. وقتی باد به سرعت ۵۰ کیلومتر در ساعت برسد، کار کردن جرثقیل برجی خطرناک است.

با چه نیرویی کار می‌کنند؟

نیروی برق. آن هم برق ۳۸۰ ولت.

غول مه‌ربان

اتاقک راننده چه امکاناتی دارد؟

دید کافی، شیشه‌های نشکن، رکاب و دستگیره برای سوار و پیاده شدن، بی‌سیم برای ارتباط با فرماندهی.

کاربران این جرثقیل‌ها باید چه خصوصیات داشته باشند؟

آنها باید دارای قدرت بینایی و شنوایی و عکس‌العمل مناسب باشند. باید توانایی تشخیص فاصله، ارتفاع و فاصله‌ی ایمن را داشته باشند. این کاربران معمولاً کسانی هستند که قبلاً به عنوان شاگرد، آموزش دیده‌اند.

از زندگی حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)

پیراهن عروسی

نوشته‌ی نقی سلیمانی
تصویرگر: علی محمّدی

پیامبر برای او پیراهنی نو خرید تا در شب عروسی بپوشد و با آن به خانه‌ی شوهر برود. یک پیراهن سبزِ خوش رنگ. قبل از آن، فاطمه یک پیراهن کهنه و وصله‌دار- اما پاکیزه- داشت.

خانه شلوغ بود و هر کس در کاری کمک می‌کرد. همین وقت، کسی در خانه را زد. همه در خانه مشغول کار یا گفت‌وگو بودند. فاطمه از پوشیدن لباس نو خوشحال بود. چون که هدیه‌ای از پدر عزیزش گرفته بود.

صدای در دوباره بلند شد. کسی به صدا توجه نکرد. فاطمه خودش به طرف در رفت و آن را باز کرد. پیرزن فقیری پشت در بود. پیرزن نالید که: «دخترم، پیرهنی نداری که به من بدهی؟ برای دخترم می‌خواهم که بی‌لباس مانده است.» فاطمه از او خواست تا صبر کند. تصمیم گرفت پیراهن کهنه‌اش را به او بدهد. بنابراین به اتاق برگشت. اما همین که پیراهن کهنه را برداشت، این آیه را به یاد آورد: «هرگز به نیکی نمی‌رسید، مگر از آن‌چه خود دوست می‌دارید، ببخشید. هر چه ببخشید خدا از آن آگاه است.»*

فاطمه یک لحظه ایستاد. پیراهن نو را دوست داشت. چون پدر عزیزش آن را برای شب عروسی‌اش به او داده بود. همه می‌دانستند فاطمه پدرش را بی‌اندازه دوست دارد. و این پیراهن، هدیه‌ی پیامبر بود. دل‌کندن از هدیه‌ی پدر، آسان نبود. در آن پیراهن سبز رنگ، فاطمه مثل ماه شده بود. اما فاطمه حافظ و معلم قرآن بود. آن آیه‌ی قرآن را خیلی دوست داشت و بارها آن را خوانده بود.

بنابراین لباس خود را عوض کرد و با پیراهن نو، یعنی با همان هدیه‌ی پدر، به در خانه رفت. با روی خوش و با لبخند پیراهن نو را به پیرزن فقیر بخشید. پیرزن فقیر پیراهن سبز را که دید، از خوشحالی لرزید. مرتب می‌گفت: «این برای دختر من است؟!... برای دختر من است؟! خدا نگاه‌دار تو باشد.» آن روز هر کس که این ماجرا را دید یا شنید، گفت: «تا به حال ندیده‌ایم که زنی پیراهن عروسی‌اش را به فقیری ببخشد. به راستی که اخلاق و رفتار فاطمه، مانند پیامبر است.»

* قرآن کریم، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲





سمیه قلیزاده

فوتبال

پر طرفدارترین ورزش

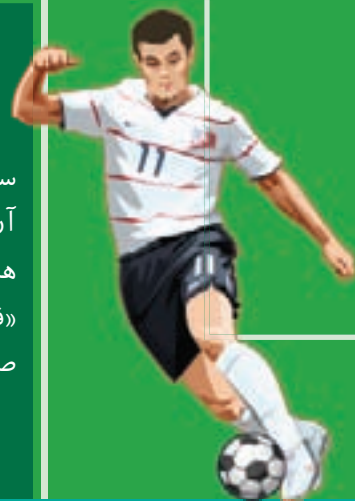
فوتبال مسابقه‌ای است که با توپ، بین دو تیم یازده نفره انجام می‌شود. در این بازی، برای ضربه زدن به توپ، بیشتر از پاها استفاده می‌شود. تنها کسی که می‌تواند توپ را با دست بگیرد، دروازه‌بان است. می‌بینید که فوتبال بازی سخت و پیچیده‌ای نیست؛ اما پرطرفدارترین ورزش جهان است.

فوتبال ایران

فوتبال را انگلیسی‌هایی که در ایران زندگی می‌کردند، به کشورمان آوردند. حدود هشتاد سال قبل، اولین مسابقه‌ی ایرانی‌ها با یک تیم خارجی در تهران برگزار شد. در سال ۱۳۲۵ هم فدراسیون فوتبال ایران تأسیس شد.

محل تولد فوتبال

فوتبال امروزی، از کشور انگلستان سرچشمه گرفته است. اما قبل از آن، چین، یونان، مصر و روم باستان هم بازی‌هایی شبیه فوتبال داشته‌اند. «فدراسیون بین‌المللی فوتبال» حدود صد سال پیش، به وجود آمد.



قوانین فوتبال

- طول زمین بازی: حداقل ۱۰۰ متر و حداکثر ۱۱۰ متر.
- عرض: حداقل ۶۴ متر و حداکثر ۷۵ متر.
- توپ این بازی کروی است و بین ۴۱۰ تا ۴۵۰ گرم وزن دارد.
- بازی در دو نیمه‌ی ۴۵ دقیقه‌ای انجام می‌شود و زمان استراحت بین دو نیمه هم ۱۵ دقیقه است.





توپ‌های اولیه

جالب است بدانید اولین توپ‌های فوتبال، با بخش‌هایی از بدن حیوانات درست می‌شده است! این توپ‌ها در میان بازی تغییر شکل پیدا می‌کردند. اگر باران می‌آمد، این توپ‌ها آب را جذب می‌کردند و سنگین می‌شدند. اما توپ‌های امروزی آب را جذب نمی‌کنند. یک روکش پلاستیکی هم دارند. در ضمن سبک‌ترند و شکل خود را حفظ می‌کنند.

مهارت‌های فوتبالی

شوت کردن، پاس دادن، بازی با سر، دریبل، کنترل توپ، تکل، هدایت توپ، حفظ توپ، فریب دادن، سانترها و پرش‌ها... این‌ها مهارت‌های مخصوص فوتبال‌اند. البته به جز گل‌زدن!

نقش فوتبال در سلامتی

فوتبال به تناسب اندام، سوزاندن چربی‌های اضافی و مهارت‌های بدنی انسان کمک می‌کند. این ورزش، خطر بیماری‌های قلبی را تا حدود شگفت‌آوری کم می‌کند. بازی فوتبال باعث افزایش اعتماد به نفس و روحیه‌ی همکاری با جمع می‌شود.





المشرفی کے لیے

تعمیراتی کے لیے ہر قسم کے کاموں میں استعمال ہونے والے ایک خاص قسم کے پتھر کے ٹائلز کے بارے میں ایک دلچسپ اور مفید مضمون ہے۔ یہ ٹائلز نہ صرف خوبصورت بلکہ پائیدار اور آسان برقرار رکھنے والے ہیں۔ ان کی ساخت اور استعمال کے بارے میں مزید جاننے کے لیے اس مضمون کو پڑھیں۔

ایک دلچسپ اور مفید مضمون



سحر حیدری

خاندان قاش



ہم نے اس بار آپ کو ایک دلچسپ اور مفید مضمون پیش کیا ہے۔ اس میں ہم نے آپ کو بتایا ہے کہ قاش خاندان کے کون سے اراکین ہیں اور ان کی زندگی کی کیا خصوصیات ہیں۔

خاندان قاش کے اراکین

دانش آموز
مہر ۱۳۸۹
شماره ۱





در طول تاریخ، انسان‌ها همیشه با وجود ترس از این موجودات، به آنها علاقه داشته‌اند. در گذشته، مردم باور داشتند که این موجودات می‌توانند به انسان‌ها آسیب بزنند و حتی آن‌ها را بکشند. اما در حال حاضر، ما می‌دانیم که بیشتر این موجودات بی‌خطر هستند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

البته، بعضی از گونه‌ها می‌توانند به انسان‌ها آسیب بزنند. مثلاً، پشه‌خواران می‌توانند به انسان‌ها آسیب بزنند و حتی آن‌ها را بکشند. اما در حال حاضر، ما می‌دانیم که بیشتر این موجودات بی‌خطر هستند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

انسان‌ها همیشه با وجود ترس از این موجودات، به آنها علاقه داشته‌اند. در گذشته، مردم باور داشتند که این موجودات می‌توانند به انسان‌ها آسیب بزنند و حتی آن‌ها را بکشند. اما در حال حاضر، ما می‌دانیم که بیشتر این موجودات بی‌خطر هستند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

هانش‌های عجیب

بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند



این موجودات با وجود ترس‌ناک بودنشان، در واقع بی‌خطر هستند. بیشتر آن‌ها می‌توانند به انسان‌ها آسیب نزنند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند



بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند



بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند. بیشتر آن‌ها می‌توانند به انسان‌ها آسیب نزنند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

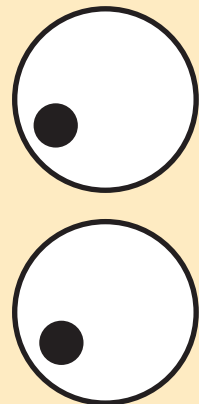
بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند. بیشتر آن‌ها می‌توانند به انسان‌ها آسیب نزنند و حتی برای انسان‌ها مفیدند. مثلاً، بعضی از پشه‌خواران می‌توانند به کاهش آلودگی هوا کمک کنند.

بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند

بسیاری از این موجودات بی‌خطر هستند

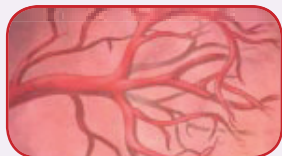
فوساد

نرگس اللهیاری
تصویرگر: سام سلماسی



پویا زیاد
«خون دماغ»
می‌شد.

امیرحسین
اصلاً خون دماغ
نشده بود.



بینی ما آدمها پر از رگهای خونی است.
این رگها نازکند و خیلی زود پاره می‌شوند.

● دکتر به پویا گفت دچار شدن به خون دماغ ممکن است برای تو یا دوستت ترسناک باشد؛ اما باید سعی کنید در قدم اول، آرامش خود را حفظ کنید.



خوب فکر کن و برایم بگو چه اتفاقاتی افتاده که خون دماغ شدی؟

● پویا: ماه پیش سرماخورده بودم. عطسه کردم و بینی‌ام را با دستمال گرفتم. یکهو کلی خون از سوراخ بینی‌ام سرازیر شد.



● امیرحسین: یک‌بار هم توی زنگ ورزش، توپ به صورتت خورد. یادت نیست؟! البته ضربه‌ی توپ اصلاً شدید نبود؛ ولی باز هم خون بیرون زد!



● دکتر: ترشحات بینی که به آن «مخاط» می‌گویند، هنگام سرما، یا سرماخوردگی خشک می‌شود، آن وقت بینی ما، خیلی زود (با یک ضربه‌ی کوچک یا دستکاری) خون‌ریزی می‌کند. بهتر است هنگام سرما، خانه را با دستگاه‌های مرطوب‌کننده، مرطوب نگه دارید.



● پویا: اما من در تابستان هم خون دماغ می‌شوم.



● دکتر: در گرمای زیاد هوا هم مویرگ‌های ظریف بینی، گشاد می‌شوند. این علت خون دماغ است. پس بهتر است در تابستان، از فعالیت بدنی شدید و ماندن زیر نور خورشید خودداری کنیم.

آقای دکتر از پویا پرسید: اگر الان خون دماغ شوی چه کار می‌کنی؟



● پویا ناحیه‌ی غضروفی بینی‌اش را بین دو انگشت، گرفت و سرش را بالا برد.

● دکتر: این جور مواقع باید صاف بنشینید. راست و مستقیم... سرتان را هم کمی به جلو خم کنید، تا خون به گلو برنگردد. بالا نگه داشتن سر باعث وارد شدن خون به گلو می‌شود.



● پویا: مادرم هنگام خون دماغ شدن روی آن یخ می‌گذارد.

● دکتر: گذاشتن یخ روی بینی سبب بند آمدن خون می‌شود. به این کار، «کمپرس سرد» می‌گویند.



- شست‌وشوی روزانه‌ی سر و صورت با آب سرد.
- استفاده از کرم‌های نرم‌کننده (وازلین) در حفره‌ی بینی.
- استفاده‌ی کافی از میوه‌ها و غذاهایی که ویتامین C دارند: سبزی‌ها، لیموترش، لیمو، پرتقال و...

پیشگیری از خون دماغ:

اگر خون‌ریزی بینی بیش از ۱۵ دقیقه طول بکشد باید به پزشک مراجعه کرد.

با تشکر از دکتر احمد اسماعیلی تراقی

چاپ با سیبزمینی

حسین شهوردی
اجرا: شعله محوچی

کتابچه: کاردستی خودتون

● چیزهایی که لازم داریم:

- یک سیبزمینی بزرگ ● چاقو
- رنگ ● کاغذ ● تخته‌ی ساتور
- روبان



سیبزمینی بزرگ

را با دقت از وسط نصف کن. شاید

لازم باشد که برای احتیاط از بزرگترها کمک بگیری.



می‌توانی شکل یک

درخت کاج یا هر چیز دیگر را روی
سیبزمینی درست کنی.

۳

سیبزمینی طرحدار را در رنگ فرو کن. اول چاپ را روی کاغذهای دور ریختنی امتحان کن.



۴

بر روی نیمه‌ی دیگر سیبزمینی شکل یک گل‌دان را به صورت برجسته درست کن.



۵

همین طرح را بر روی کاغذهای کوچک‌تری بزن. این کاغذها را می‌توانی به عنوان کارت‌های هدیه می‌زندی، استفاده کنی.



۶

این نیمه را هم در رنگ فرو کن و برای کامل کردن طرح درخت از آن استفاده کن.



حالا بگذار کاغذهایت خشک شوند. بعد می‌توانی هدیه‌ها را با کاغذ کادوی زیبایی که خودت طراحی کرده‌ای ببیچی. مبارک باشد!

ترانه‌ی خواب

مصطفی رحماندوست
تصویرگر: لیدا طاهری

زمزمه‌ی باد
هوهو، هوهو، هوهو
برگ درختان
تب تی تو تا تو

شَلَب، لالا، شوپ
ترانه‌ی آب
لالا، لالایی
زمزمه‌ی خواب

چک چک، نم نم
صدای باران
به چشم، شیرین
به گوش، خندان

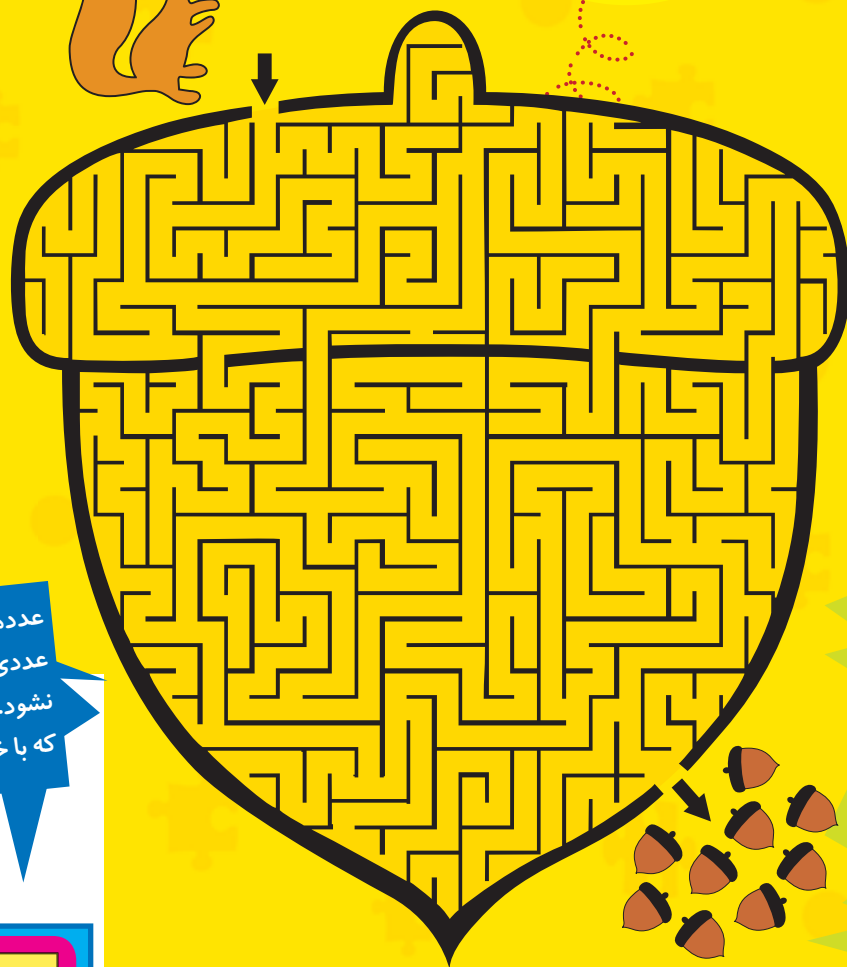
دو پلک سنگین
سکوت زیبا
چه خواب خوبی
لالا، لالا، لا.

کفش‌های مسافر

گی یرمو کیخاندو روادا
ترجمه‌ی علی گودرزی

کفش‌های من مسافرنند
و همه‌ی راه‌ها را بی‌خستگی می‌روند
کفش‌های من
بازی می‌کنند
و این طرف و آن طرف می‌پرند
کفش‌های من غرغر نمی‌کنند
که چرا روی سنگ و شن سفر می‌کنند
کفش‌هایم را خیلی دوست دارم
آن‌ها این طوری‌اند
نرم
مهربان
و وقت‌شناس

سرگرمی



عددهای ۱ تا ۶ را طوری در جدول قرار دهید که هیچ عددی در ردیف‌های عمودی و همین‌طور افقی تکرار نشود. ضمناً هیچ عددی در مجموعه‌های شش خانه‌ای که با خط ضخیم جدا شده‌اند، تکرار نشود.

	۲				
۶	۴		۱		
۲	۳				
				۲	۶
		۲		۳	۵
				۴	

چیستان



۱. یک معما از تو پرسم ای حکیم پر هنر
اندر این صحرا، بدیدم یک عجایب جانور
مور چشم و مار دُم، کرکس پر و عقرب شکم
گاو زانو، پیل گردن، اره پا و اسب سر

۲. آن چیست که تو داری؛ ولی دیگران بیشتر از تو آن را به کار می‌برند؟

۳. آن چیست که از میان آب می‌گذرد؛ ولی خیس نمی‌شود.

۴. یکی رفت، یکی ماند، یکی سرش را جنباند.

پیر مردی با سه میلیون کلمه

علامه علی‌اکبر دهخدا

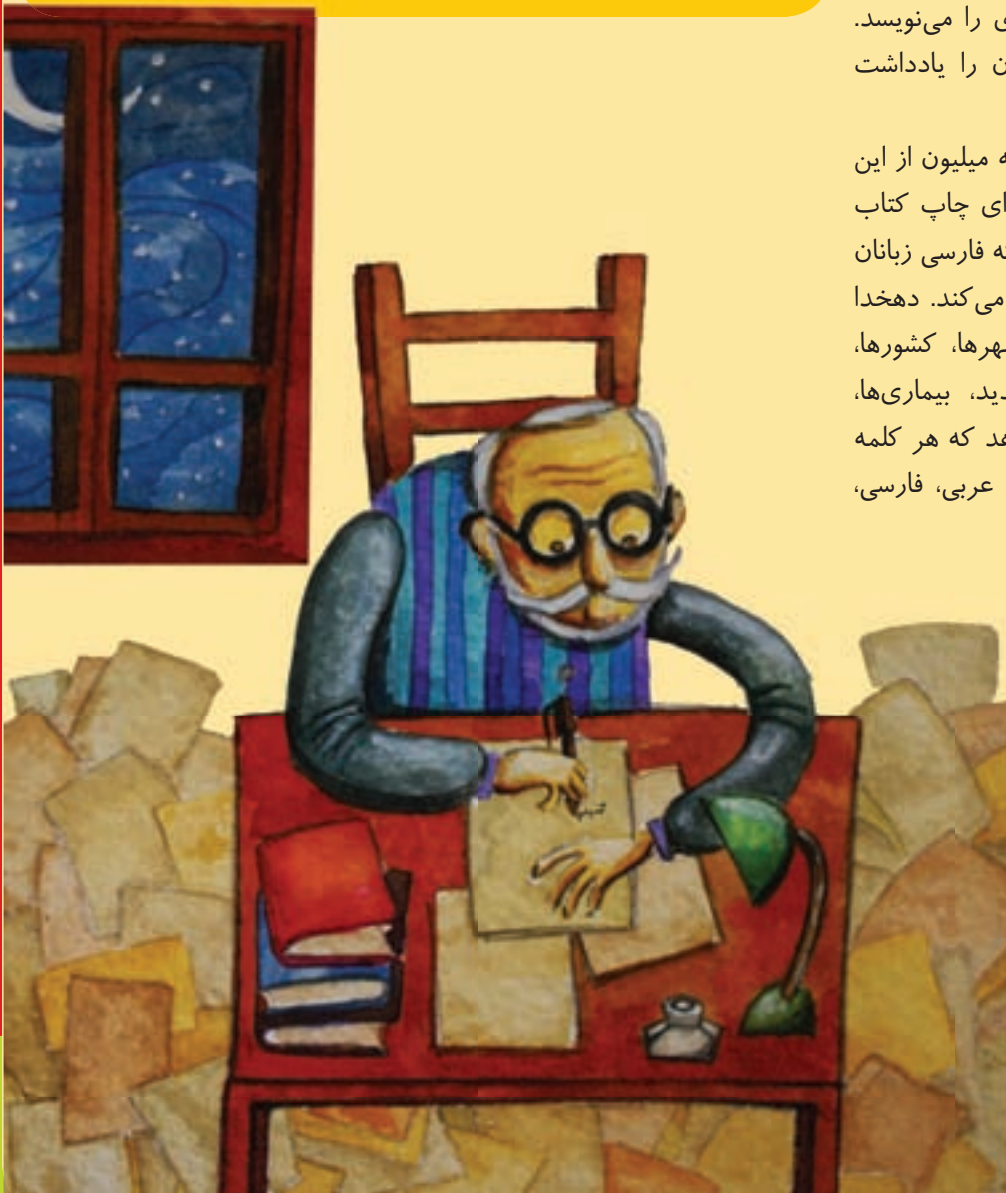
«علی‌اکبر دهخدا» در سال ۱۲۵۸ خورشیدی به دنیا آمد. ده ساله بود که پدرش را از دست داد. در کودکی نزد دو روحانی دانشمند، علوم دینی و زبان عربی را آموخت.

بزرگترین کتاب او «لغت‌نامه» و کتاب مهم دیگرش «امثال و حکم» است. او چهل و پنج سال آخر عمرش را صرف نوشتن «لغت‌نامه» کرد. دهخدا در روزنامه‌ها طنزنویسی هم می‌کرد. بعد از مرگ دهخدا، شاگردانش کار او را ادامه دادند. این کتاب از مهم‌ترین لغت‌نامه‌های زبان فارسی است و پنجاه جلد دارد. به تازگی مطالب این کتاب به صورت سی‌دی منتشر شده است.

«دهخدا» از صبح تا شب و از شب تا صبح در اتاقش کار می‌کند. او سال‌هاست که با کسی رفت و آمد زیادی ندارد. دوستان او کتاب‌ها و کاغذهایند. در اتاق علامه دهخدا، همیشه بوی کاغذ کاهی به مشام می‌خورد.

نیمه‌ی شب است. صدای جیرجیرک‌ها استاد را از خواب می‌پراند. او به ریش کوتاهش که مثل پر سفید است دست می‌کشد. عینک گرد مشکی‌اش را روی بینی جا می‌دهد. یک دسته کاغذ روی میز می‌گذارد. خودنویس را از جویهر پر می‌کند. روی هر کاغذ واژه‌ای را می‌نویسد. روبه‌روی واژه هم، معنی‌های آن را یادداشت می‌کند.

علامه دهخدا تا حالا حدود سه میلیون از این کاغذها تهیه کرده و آن‌ها را برای چاپ کتاب آماده می‌کند. او برای هر کلمه که فارسی‌زبانان می‌گویند، معنی‌های فراوان پیدا می‌کند. دهخدا درباره‌ی همه چیز نوشته است: شهرها، کشورها، اشخاص بزرگ، اختراعات جدید، بیماری‌ها، شعرها و ... او حتی توضیح می‌دهد که هر کلمه از کدام زبان گرفته شده است. عربی، فارسی، فرانسوی یا ترکی.



ماسوله

زیباترین شهر پلکانی جهان

شهر ماسوله در حدود هشتصد تا هزار سال پیش در استان گیلان ساخته شده است. اولین اهالی آن خانواده‌هایی بودند که از شرق و غرب کشور به ماسوله مهاجرت کردند. خانه‌های این شهر به صورت پلکانی، روی شیب تند کوه ساخته شده است. ماسوله به خاطر زیبایی‌اش در دنیا مشهور است. در قدیم، بیشتر ساکنان اولیه‌ی ماسوله چوپان بودند. یک معدن آهن، نزدیک شهر بود. بسیاری در آن کار می‌کردند. تعدادی از مردم هم به ساخت اشیای آهنی می‌پرداختند. به خاطر شکل کوچه‌ها و خانه‌ها، نمی‌توان با اتوموبیل به داخل ماسوله رفت.

هر سال مسافران زیادی از داخل و خارج ایران برای دیدن ماسوله به آنجا می‌روند.

ماسوله، شهری که روستا شد

همه‌جا را مه گرفته است. هوا انگار خیس است. رضا دهانش را باز کرده تا چند قلپ مه بخورد. در ماسوله بیشتر وقت‌ها هوا مه‌آلود است. رضا روی زین اسب نشسته و کمر پدرش را سفت چسبیده است. اسب و الاغ در ماسوله بهترین وسیله‌ی نقلیه است.

همه‌ی خانه‌های ماسوله روی سرایشی کوه است؛ خانه‌هایی از خشت و گل. ساختمان‌ها را طوری ساخته‌اند که حیاط هر خانه، همان پشت بام خانه‌ی پایینی است. همین موضوع و سرسبزی ماسوله، آن را دیدنی کرده است. خانه‌های ماسوله دو قسمت دارد. یکی زمستانی و یکی تابستانی. قسمت زمستانی عقب خانه است و پنجره ندارد.

در ماسوله چهار محله‌ی اصلی وجود دارد که همه‌ی این محله‌ها به بازار می‌رسند. چهار امامزاده‌ی ماسوله، زیارتگاه‌های این شهر دوست داشتنی‌اند.





پازل جدول

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
									۱
									۲
									۳
									۴
									۵
									۶
									۷
									۸
									۹
									۱۰

جدول دوستان، مثل سفره است.

می‌توانیم دور هم بنشینیم و آن را حل کنیم!

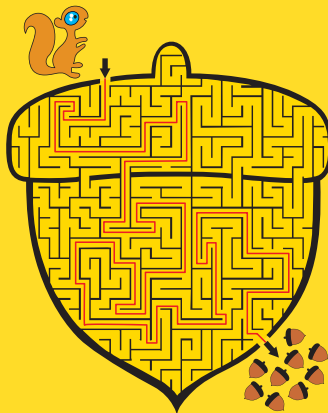
طاهره خردور



۱. واحد ساختمانی بدن انسان _ قسمت‌های بزرگ کشور که هر کدام چند شهرستان دارند.
۲. مرکز منظومه شمسی.
۳. اول شخص مفرد- به پایان رسیده، کامل - شهری در جنوب تهران.
۴. دشت پوشیده از شن و نمک - با چم می‌آید.
۵. کسی که کتاب منتشر می‌کند- از ابزارهای آرایش دادن مو.
۶. پیام نوشتنی- مرکز استان مازندران.
۷. قبل از دوم می‌آید- به معنی پُر.
۸. می‌گویند نمکی که آن را دارد، بهتر است- به معنی ابتدایی-
۹. از بندرهای جنوب ایران که بهار دارد!
۱۰. به معنی وقت و زمان- لوله‌های باریک در ساقهی گیاه.



• جواب سرگرمی‌های صفحه‌ی ۲۳



۵	۲	۱	۴	۶	۳
۶	۴	۳	۱	۵	۲
۲	۳	۶	۵	۱	۴
۱	۵	۴	۳	۲	۶
۴	۱	۲	۶	۳	۵
۳	۶	۵	۲	۴	۱

۱. صورت، چهره- هوایی که تنفس می‌کنیم بعد از نای، وارد این قسمت شش‌ها می‌شود.
۲. لوله‌ای که پشت‌بام را به زمین وصل می‌کند.
۳. او- ناقص نیست- کیف به زبان انگلیسی.
۴. آذوقه‌ی راه- به معنی قیمت هر چیز.
۵. مخلوط آب و آرد- همیشگی، دانه‌ی.
۶. دیوار یا سقفی که خراب می‌شود و فرو می‌ریزد- حیوان سد ساز.
۷. دارویی که با شلنگ باریک و سوزن به بیمار تزریق می‌شود- به گیاه برنج می‌گویند.
۸. آتش سربریده! - از وسایل نظافت خانه و خیابان- تازه و جدید.
۹. ما و همه‌ی هم وطنانمان هستیم.
۱۰. زنی که هم صحبت شاهزاده خانم‌های قدیم بود - از کوه‌های شمال غربی ایران.

جواب چیستان‌ها:

۱: ملخ • ۲: اسم لونا • ۳: نور • ۴: باد، کوه و خوشه‌ی گندم

خند و بریه

بهجت بشیری
تصویرگر: طاهر شعبانی



من به کلمه‌ی «ملاقه» حساسیت دارم. وقتی مادرم می‌گوید ملاقه را بده... من وسط آشپزخانه از خنده غش می‌کنم!
نرگس رمضان‌زاده



عطسمی بابام من را به خنده می‌اندازد. چون عطسم‌اش ساختمان را می‌لرزاند.

نگار شکراللهی

وقتی گریه می‌کنم، خیلی دوست دارم دیگران به من توجه کنند. اول آرام‌گریه می‌کنم اما وقتی می‌بینم کسی نفهمید، آن قدر بلند گریه می‌کنم که خودم خنده‌ام می‌گیرد!
فانزه کریمی



من خیلی خوب گریه می‌کنم. برای همین دایم می‌گویند: باید بروی در سازمان بهشت زهرا کار کنی و برای همه‌ی مرده‌ها گریه کنی!
صبا رنجبریان

من آرام‌گریه می‌کنم مثل مغل پایین رفتن آب از خاک رس!

نگار کاشف



خیلی دوست دارم گریه‌ی خودم را ببینم؛ اما هر وقت جلو آینه می‌روم تا گریه‌ی خودم را ببینم گریه‌ام بند می‌آید!
نیکتا نیکی‌نژاد



من هیچ وقت با گریه به هدفم نرسیده‌ام. برای همین ترجیح می‌دهم همیشه بخندم!
هلیا خالصی



خاله‌ی من همیشه در عکس‌ها جدی است و اصلاً نمی‌خندد. دلم می‌خواهد از معلم کامپیوترم فتوشاپ یاد بگیرم تا روی عکس خالهام لبخند بگذارم!
یاسمن علی‌مازندرانی

یاسمن علی‌مازندرانی



درخت را بهتر ببینیم

سپیده فتحی

چند تا درخت توی دفتر نقاشی‌ام بکشم. یاد حرف مربی نقاشی‌مان افتادم که گفته بود: «برای خوب نقاشی کردن، باید خوب به اطرافتان نگاه کنید.» بنابراین، وقتی به پارک رفته بودیم، خوب به درخت‌ها نگاه کردم. حالا درباره‌ی درخت‌ها چیزهای خوبی فهمیده بودم.

- اول خوب درخت را نگاه می‌کنم، از ساده‌ترین قسمت آن یعنی «تنه» شروع می‌کنم.
- تنه‌ی بعضی از درخت‌ها صاف و مستقیم بالا می‌رود و شاخه‌ها از آن جدا می‌شوند. هر چه شاخه‌ها بیشتر می‌شوند، تنه نازک‌تر می‌شود؛ مثل درخت چنار.
- در بعضی از درخت‌ها، تنه دو، سه و یا چند قسمت می‌شود. این قسمت‌ها، شاخه‌های اصلی را تشکیل می‌دهند. از این شاخه‌ی اصلی شاخه‌های فرعی جدا می‌شوند؛ مثل درخت نارون.
- گاهی تنه به صورت مستقیم به برگ‌ها وصل شده و شاخه وجود ندارد؛ مثل درخت خرما.
- شاخه‌های فرعی از شاخه‌های اصلی آویزان می‌شوند؛ مثل بید مجنون.
- شاخه‌ها هر چه از تنه دورتر می‌روند، نازک‌تر می‌شوند.
- در شاخه‌های دو تایی، یک شاخه‌ی اصلی از وسط دو شاخه می‌شود. بعد، هر کدام از این شاخه‌ها هم دوتا می‌شوند.
- در شاخه‌های سه تایی، یک شاخه‌ی اصلی سه قسمت می‌شود. بعد هر کدام از آن‌ها هم سه قسمت می‌شوند.





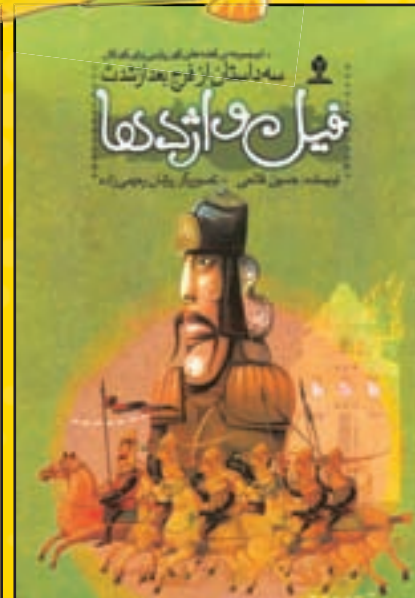
زمانی که چهارده معصوم (ع) به دنیا می‌آمدند آسمان پر ستاره بود یا این‌که خورشید در آسمان می‌تابید؟ آفتابی بود یا بارانی؟ پدر و مادرشان در آن لحظات چه احساسی داشتند و به چه چیزهایی فکر می‌کردند...؟ هنگام تولدشان چه کسانی در خانه بودند؟ ... هر کدام از این بزرگواران چند سال زندگی کردند؟ کتاب «شیرین چون عسل» سعی می‌کند که به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

- نام کتاب: شیرین چون عسل (داستان تولد چهارده معصوم علیهم‌السلام)
- نویسنده: ناصر نادری
- طراح گرافیک: ندا عظیمی
- ناشر: کتاب‌های غنچه



«مهربان» می‌خواهد ساعت بزرگ شهر را که سال‌هاست خوابیده، تعمیر کند؛ ولی چطور ساعت به‌آن سنگینی را از ستون قدیمی پایین بیاورد؟... مهربان از وقتی «تخمه کدوی هوش‌آور» را خورده، طرف چپ کله‌اش جرق و جروق می‌کند. انگار چیزهایی دارد توی سرش بیدار می‌شود. ناگهان چیزی را می‌بیند که عین نور می‌رود توی چشمهایش و....

- نام کتاب: نازبالش
- نویسنده: هوشنگ مرادی کرمانی
- ناشر: معین



شکم اژدها شکل فیل شده از بس که فیل خورده!

- نام کتاب: فیل و اژدها
- نویسنده: حسین فتاحی
- تصویرگر: پژمان رحیمی‌زاده
- ناشر: منادی تربیت



ماسک، دستکش، کلاه ایمنی و هر وسیله‌ای ایمنی دیگری را با خود بردارید؛ اگر می‌خواهید با آقای گام همسفر شوید!

- نام کتاب: آقای گام شما بدجنسید!
- نویسنده: اندی استنتون
- تصویرگر: دیوید نریمان
- مترجم: رنی هیرمنندی
- ناشر: چرخ و فلک



همان طور که شمارش معکوس پیش می‌رفت، من بزرگتر می‌شدم و پدر کچل‌ترا! خیلی دلم برایش تنگ شده.

- نام کتاب: آمبر براون
- نویسنده: پائولا دانزیگر
- ترجمه: فرمهر منجری
- ناشر: افق



شما هم می‌توانید برنامه‌نویسی کنید. رایانه‌ها فقط می‌توانند آن‌چه را که دقیقاً به آن‌ها می‌گویید انجام دهند و خودشان نمی‌توانند تصمیمی بگیرند. پس باید برایشان برنامه‌نویسی کنیم.

- نام کتاب: برنامه‌نویسی
- نویسنده: آن رونی
- مترجم: علیرضا ابراهیمی
- ناشر: پیدایش



آیا می‌دانستید، تعداد باکتری‌هایی که در یک مشت خاک زندگی می‌کنند، از کل جمعیت کره‌ی زمین بیشتر است؟!

- نام کتاب: خاک
- نویسنده: یان گراهام
- ترجمه: مجید عمیق
- ناشر: افق



چه کسی می‌تواند تک و تنها، ماه‌ها و سال‌ها، فقط با یک کت و کلاه، بایستد و فقط به آن دور دورها نگاه کند؟!

- نام کتاب: قلب مترسک
- نویسنده: پالوچ اورال
- مترجم: محمدرضا مهرافزا
- ناشر: کانون پرورش فکری
- کودکان و نوجوانان



دوستی که ای مچ دست ما زندگی می کند

اعظم اسلامی
عکاس: اعظم لاریجانی

🕒 زمان، همان عمر ماست

ساعت، دقیقه و ثانیه واحدهایی است که زمان را با آن اندازه گیری می کنیم. از قدیم گفته اند: «وقت طلاست...» اما حتماً قبول دارید که وقت از طلا هم ارزشمندتر است. وقت و زمانی که با «ساعت» اندازه گیری اش می کنیم، همان عمر ماست.

برای برنامه ریزی و استفاده ی درست از وقتمان، به یک ساعت مچی، دیواری یا رومیزی احتیاج داریم. اگر می خواهید یک ساعت مچی بخرید یا اگر یک ساعت مچی دارید، حتماً این مطلب را بخوانید. نوشته ای درباره ی یکی از دوستان ما: دوستی که همیشه به مچمان بسته شده است!



ساعت مچی خوب

● بهتر است ساعت مچی شما، صفحه‌ی بزرگ و روشن داشته باشد.

● اگر می‌خواهید ساعت ارزانی بخرید، نوع پلاستیکی‌اش بهتر است. در ساعت‌های فلزی ارزان، از سرب استفاده شده است. سرب از راه پوست جذب بدن می‌شود و برای سلامتی بسیار خطرناک است.

● ساعت‌های ارزان که از سرب ساخته شده‌اند، هدیه‌های خوبی نیستند. کارخانه‌های معتبر از پلاستیک یا استیل استفاده می‌کنند که ضد حساسیت هم هستند. معمولاً پشت صفحه‌ی این ساعت‌ها می‌نویسند: ضد حساسیت.

انواع ساعت

ساعت‌ها از لحاظ منبع انرژی، معمولاً سه نوع هستند: کوآرتز، اتوماتیک و اتوکوآرتز.

● ساعت‌های اتوماتیک «خود کوک» هستند.

یعنی با حرکت مچ دست، کوک می‌شوند.

● ساعت‌های کوآرتز با باتری کار می‌کنند و نیازی به کوک کردن ندارند.

● ساعت‌های اتوکوآرتز هم باتری دارند؛ اما باتری‌شان با حرکت دست پُر می‌شود.

دشمنان ساعت مچی

● ساعت با بخار و آب خراب می‌شود. البته دیگر تمام ساعت‌ها ضد آب هستند. ولی ساعت، هر قدر هم که ضد آب باشد، در دریا، حمام و استخر خراب می‌شود.

● ساعت را روی دستگاه‌های برقی نگذارید. دستگاه‌هایی مثل: تلویزیون، یخچال، رادیو، رایانه و ... چون با این کار باتری ساعت زودتر خالی می‌شود.

● هر وقت ساعت تان کثیف شد یا جرم گرفت، با یک دستمال نرم و مرطوب آن را تمیز کنید.

● دشمن دیگر ساعت مچی، ضربه است. موقع بازی و کار، مراقب ساعتان باشید. ممکن است با یک ضربه، چرخ‌دنده‌ها جابه‌جا شوند و ساعتان خراب شود.

از کجا بفهمیم که ساعت مچی‌مان از سرب ساخته نشده است؟

اگر در ساعت مچی‌مان سرب به کار رفته باشد، بعد از مدتی سیاه می‌شود. اگر مواد نامناسب دیگری در آن باشد، ساعتان زرد یا مسی رنگ می‌شود.



موقع خرید به چه

چیزهایی توجه کنیم

قیمت ساعت‌های مچی متفاوت است. مهم این است که ساعت ما، وقت را درست نشان بدهد و برای سلامتی‌مان هم ضرری نداشته باشد. شکل ساعت به سلیقه‌ی ما بستگی دارد؛ ولی صفحه‌های بزرگ‌تر و روشن بهترند.

بند ساعت اگر از «رزین»، پلاستیک یا استیل باشد، بی‌ضرر است. بند چرمی در رطوبت خراب می‌شود و گاهی هم بوی بدی می‌گیرد.

↓ ساعتی که مواد نامناسب دارد.



↓ ساعتی که سرب دارد.



↓ ساعتی که زرد شده است.



با سپاس از آقای
«محمدعلی جواهریان»
کارشناس ساعت



یاسمین تنها بود

یاسمین تنها بود. مدت زیادی بود که تنها بود. درست از زمانی که به مدرسه‌ی جدید آمده بود... شاید دو - سه ماهی می‌شد... البته او قبلاً هم یکی دو دوست بیشتر نداشت. پیدا کردن دوست چه فایده‌ای دارد؟ وقتی مشکلی داریم، معمولاً دوستانمان از ما حمایت می‌کنند. ما در کنار دوستانمان احساس لذت و شادمانی و امنیت می‌کنیم. روان‌شناسان می‌گویند دوستی در رشد شخصیت ما نقش دارد. وقتی با همدیگر درباره‌ی تجربه‌ها، برنامه‌ها و امیدهایمان صحبت می‌کنیم، بیشتر خودمان را می‌شناسیم. می‌توانیم با گفت‌وگو با دوستانمان، عقاید و برنامه‌هایمان را اصلاح کنیم. وقتی دوستانی داشته باشیم که واقعاً ما را درک کنند، اعتماد به نفس بیشتری در خود احساس می‌کنیم.

یاسمین، مهارت‌های دوست‌یابی را نمی‌دانست. یعنی نمی‌دانست چه طور باید با دیگران رابطه برقرار کند.

چه طور دوست پیدا کنیم؟

- 😊 برای دوستی، اول باید کمی خجالت را کنار بگذاری!
- 😊 یادت باشد باید «مهارت‌های گفت‌وگو را یاد بگیری. مثلاً خوب و گرم سلام و احوال‌پرسی کنی... خودت را، علاقه‌هایت را و حتی سرگرمی‌هایت را مطرح کنی و از او هم بخواهی درباره‌ی چیزهایی که دوست دارد، توضیح بدهد. البته باید همه‌ی چیزهایی که می‌گویند یادت بماند. او از این که در مغز و قلب تو جایی دارد، لذت می‌برد.
- 😊 می‌خواهی دوستت چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟... البته زیاد سخت نگیر. هر کسی نمره‌ی قبولی در دوستی را از تو گرفت، با او دوستی کن.
- 😊 می‌توانی از هم‌کلاسی‌هایت شروع کنی... مثلاً می‌توانی به بعضی از هم‌کلاسی‌هایت پیشنهادهای خوبی بدهی. مثلاً این که زنگ تفریح با هم به حیاط بروید... یا خوراکی‌هایتان را با هم بخورید. یا به همدیگر کتاب امانت بدهید و ...
- 😊 می‌توانی در درس‌ها از بعضی از بچه‌های کلاس کمک بخواهی یا به آن‌ها کمک کنی.
- 😊 دوستت را با نام کوچک صدا کن و تاثیر جادویی این کار را ببین!
- 😊 می‌توانی کسانی را که دوستان زیادی دارند، سرمشق خودت قرار بدهی... ببین آن‌ها چه طور دوست پیدا می‌کنند و دوستانشان را برای خودشان نگه می‌دارند.

در این قسمت خالی، روش معجزه‌آسای خودت را بنویس. روشی برای پیدا کردن دوست یا راهی برای نگه داشتن دوستان قبلی. من برای دوستی، روش‌های جالبی دارم.

مثلاً

..... ما هم یک بار امتحان کنید!

